اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم‌‌الله الرحمن الرحيم

و الحمدلله ربّ العالمين و صلّی الله علی سيدنا رسول‌‌الله و آله الطاهرين المعصومين.

عرض شد صفحه دويست آقای خويي دارند،

س: دويست و چهار يا دويست؟

ج: از دويست شروع می­شود کمش مثلی که آن­ شب خوانديم يکی دو صفحه­اش را اجمالاً حالا می­خواهيم برای اتصال بحث اولاً ايشان می­گويند چون اين روايت طويله است و آثار فراوان دارد ما کامل بياوريم، روايت را کامل نقل می­کنند ديگر آن توضيحاتی را که ما عرض کرديم که شيخ منفرد است در کافی نيامده البته اين خيلی مؤثر است چون طريق مرحوم شيخ به کتاب علی ابن مهزيار از راه قم است راه احمداشعری است و برادرش از راه قم است، پس حديث در قم مسلم وجود بوده قبل از کلينی و قبل از صدوق ليکن هردو نياوردند يعنی در قرن سوم بوده قرن چهارم ديگر نياوردند بلی اين يک مشکل حديث در حقيقت اين قسمت است و يک قسمت ديگرش که آن شب شما تشريف نداشتيد عرض شد ذيل حديث که هرسه آوردند البته مرحوم صدوق خيلی صدوق خيلی ناقص آورده اما کلينی آورده و شيخ مفصل هم آورده ذيل حديث که خوانديم عجيب است که می­گويد آن پدر شما نوشت نصف السدس، آن را می­گويد اين نکته را دقت کرديد بخوانيد دقت کنيد در اين­جا می­گويد شما گفتيد نصف السدس پدر شما ليکن خمس که بر ضياع واجب است آيا بعد از مؤنه نمی­فهمم يعنی خود راوی کانما می­خواهد بگويد آقا اين مثلاً کلام تقيه صادر شده يا نصف السدس اشتباه به ما رسيده، تو خود سؤال هست خمس،

س: همان شب هم عرض کردم خود سؤال اين آمده

 ج: خمس خيلی عجيب است

س: جواب هم هيچ بهش توجه نمی­کند و عليه الخمس

ج: بلی عليه الخمس

س: خيلی تعجب است دقت کرديد آن وقت يکدفعه مثلاً می­گفتيم در نسخه­ای ايشان نخوانده نصف السدس خود اين­ هم دارد می­گويد در نامه­ای پدرت بود که بر ضياع نصف السدس بعد می­گويد اين خمس که هست آيا بعد از مؤنه کدام مؤنه؟ يکدفعه صحبت را می­برد رو خمس اين نشان می­دهد که از همان اوائل شايد از لسان روايت يک حکم خاصی را در آوردند که همان­که من بهش گفتم حکمی، آقای خويي هم آخرش می­خواهد همين حرف بزند می­گويد امر شخصی امام است اين همان حکم ولايي است که ما عرض کرديم اين اگر بشود مشکلات روايت را حل می­کند حالا بعد از متن روايت يک کمی مشکلات را دو مرتبه بخوانيد، بلی بعد از آوردن حديث، حديث را می­آورند ايشان،

س: بعد از اين­که می­آورند، و لنأخذ فی شرح

30: 2

و لنأخذ فی شرح بعض فقرات هذا الحديث الشريف المروی عن ابی­جعفر الجواد عليه­الصلاة و السلام و دفع ما اورد عليه من الاشکالات صفحه 201 از کتاب مستندالعروفه

ج: کتاب الخمس در آن سلسله به نظرم شماره دارد الآن اين تکی چاپ شده

س: بلی

ج: حالا شماره تسلسل

س:

0: 3

س: قوله عليه السلام فی سنة هذه الخ و هی سنة وفاته عليه­السلام و لعل الی ذلک اشار عليه السلام بقوله لمعنی من المعانی

ج:

12: 3

می­دانستند که نمی­مانند بلی حالا

س: تفسيره کله، و اراد عليه السلام

ج: البته احتمال دارد که به خاطر سنه وفات بوده و احتمال دارد، به هر حال چيزی که در اين روايت حالا مرحوم استاد هم توضيح ندادند خيلی جای توجه است، يک نسبت بالای از مبالغ است يعنی مثلاً اول خذ من اموالهم صدقه که مورد زکات و اين­هاست خب زکات به طور متعارف دو و نيم درصد است امام گفته خمس بدهيد خيلی بالاست فرقش زياد است دو و نيم درصد با بيست درصد تفاوتش خيلی زياد است احتمال دارد که مراد کره التفسير، اکره تفسير مراد اين است که تعجب نکنيد يک احتمال حالا ما الآن هم معلومات ما نشان نمی­دهد اواخر حيات امام جواد يک مشکلات خاصی پيدا شده به حسب ظاهر که ايشان داماد خليفه بودند دست­شان باز بود امکانات فراوان بود حسب ظاهرش اين طور است ديگر، حسب ظواهر امر اين طور است آن وقت اين معلوم می­شود که يک مشکلاتی با امام مواجه شده که امام آمدند اين مبالغ سنگين را قرار دادند اين کره، احتمالی من که می­دهم اين است نه چون می­دانستند سال وفات­شان است علم به سال وفات، دارند علم آن مشکل ندارد،

س: نمی­گفت اگر علم وفات بود نمی­گفت به خاطر يک نکته­ای

ج: بلی

س: قابل بيان نبود

ج: بلی به ذهن من اين است که يک فشاری چيزی نکته­ای بوده عده­ای از شيعه در مشکلات بودند حالا چون بالاخره داماد خليفه بودن عنوان خوبی دارد اما خب از اين مشکلات هم دارد ديگر کسی مثل امام جواد بيايد با دختر قاتل پدرش ازدواج کند، اصلاً ديگر نمی­خواهد تقيه­ای نمی­خواهد ديگر حالا خودش واضح است با دختر قاتل پدر که آن­هم که ولی امر مسلمين است و اميرالمؤمنين می­خواهد با او ازدواج کند ديگر اين تمام شرائط تقيه، يعنی تمام لحظات در تقيه است نه اين­که يک کلامی را که می­خواهند صحبت بکند چه مشکلی در آن زمان بوده؟ در آن روايت خمس که از آن زيد، که است؟ محمد ابن زيد طبری است از امام رضا که بابا اين مشاکلی هست ما بايد برسانيم اين خمس را به ما برسانيد محمد ابن زيد طبری است همچو اسمی توثيق روشنی ندارد اما ظاهراً احتمالاً شايد از زيدی­های بوده که آمده خدمت حضرت رضا سلام الله عليه، نامه­ای است ايشان نقل می­کند به نظرم محمد ابن زيد طبری در همان به اصطلاح باب خمس حالا به هر حال آقا اين احتمالی که من می­دهم اين است که يک حالت غير طبيعی پيش آمده امام مبالغی را می­خواستند که به مصارفی برسانند و خيلی هم نمی­توانستند توضيح بدهند که چه است؟ قصه چه است؟ حدودی بالاخره داماد خليفه است ديگر نمی­شود خب بالاخره که گفت شمشير خليفه بالای سر ايشان نمی­توانستند من فکر می­کنم سال وفات باشد، اين هم يک مطلب حالا می­خواهيد اين را هم ردش بکنيد،

س: می­دانستيد قبل رد شده ما تا آخر صفحه دويست و چهار را خوانديم، سه صفحه را خوانديم

ج: نه اين نکته را نگفتم

س: نه عرض کنم که عبارت خواندن مثلاً

ج: نه اين را ردش بکنيد، نه نکته را که اين نکته را چون آن شب نگفتم، گفتم بعد

س: نه نه اصلاً

ج: بلی بعد اين نکته را عرض می­کنم

س: حالا اين صفحه دويست و چهار و منه قوله عليه السلام

32: 6

اجب من الضياع اين­جا بود

ج: بلی

س: آخر دويست و چهار و منها قوله عليه­السلام فی آخر الصحيح

ج: نه خب در وسطش هم مشکل داشت مال تفسير غنائم، به نظرم وسطش را نخوانديم

س: همان­جا بود که گفتيد که ايشان گفته بود که

س: نه غنائم آن است

ج: آن­جا از آن­جا از آن­جا

س: اين­ها را خوانديد چون بعدش دارد که الجائزه من اثر انواع الفوائد، که شما گفتيد اشکال است

ج: بلی قبول نکرديم که جايزه من

2: 7

س: دوباره خوانده شود يعنی؟

ج: نه می­خواهيد رد بکنيد حالا، گفته شده می­گويند گفته شده

س: و منها قوله عليه السلام فی آخر الصحيح

ج: اين را هم گفتيم ظاهراً که نصف السدس امام فرموده،

س: بلی تو همين­جا بوديم

ج: بلی

س: و اما الذی اوجب من الضياع الخ فقد اورد عليه يا اَورد عليه فی المدارک بما نصه و اما مصرف السهم المذکور فی آخر الروايه و هو نصف السدس فی الضياع و الغلات فغير مذکور صريحاً مع انا لانعلم بوجوب ذلک علی الخصوص قائلاً لانعلم قائلاً اين تمام می­شود که سخن مرحوم صاحب مدارک، اقول اما ما ذکره قدس سرّه من عدم ذکر المصرف فعجيب بداهة ان صحيحة من بدايتها الی نهايتها تنادی باعلی صوتها بانه عليه السلام فی مقام تخفيف الخمس اما بالغاء محضاً کما فی المتاع و الآنية و الخدم و الربح و نحوها او بالالقاء بعضاً کما فی الضيعة حيث اشار عليه السلام فی صدرها بقوله الا فی ضيعة سافسرها لک،

ج: خيلی جواب آقای خويي روشن نيست معلوم است مراد از مصرف خودش امام است من نمی­دانم حالا ايشان چه فرموده، مراد اين است که،

س: رد می­کند که می­گويد

ج: صاحب مدارک را که می­گويد مصرف را نگفته، مصرف خود امام است آن

س: فما ذکره هناک تفسير لما وعد و معناه انه عليه­السلام خفف الخمس و اکتفی عنه بنصف السدس فکيف لايکون مصرفه معلوماً فانه

ج: با بقيه سياق روايت نمی­سازد خيلی بعيد است اين، تخفيف نيست ظاهراً تشديد است به عکس اين­که ايشان چون مثلاً آيه ذکات را آوردند بعد می­گويند خمسش را بدهيد آيه ذکات دو و نيم درصد است خمس بيست درصد است به عکس است مطلب،

س: الضيعه

ج: بلی بعد هم توی غنائم که می­رسد امام مواردی را می­گويد جای ديگر نيامده مثل ميراث من لايحتسب ميراث من لا، بلی و بعد مسأله­ای به اصطلاح اموالی که می­رسد از دست ظلمه، نمی­دانم چه است؟ آن مال خرم­دينی­ها بابکی­ها اموال اصلاً اين­ها به عنوان

س:

29: 9

ج: بلی

س: يک صحبتی شد عرض کردم اين ضيعه قرينه است برای اين­که دارد زکات را می­گويد ولی بعد شما هم به نظرم فرموديد که

ج: بعدش هم خود ابراهيم ابن محمد خمس فهميده اصلاً

س: بلی،

ج: چون اين­ها ذيل را نگاه نکردند

س: بنابراين تخفيف معنی دارد يعنی اگر سدس را در جهت خمس

ج: نه دارد می­گويد پدر تو اين طور نوشت حالا اين خمس بعد از، خب يعنی چه؟ می­گويد اين گفته نصف السدس ولی اين خمس بعد از مؤنه است کدام مؤنه؟

س: آقای خويي

0: 10

ابراهيم ابن محمد را می­آورند

ج: آخرش آخرش می­آورد ايشان، آخرش می­آورد توجه نشده که اين مکاتبه ذيل همين روايت است حالا بخوانيد بعد می­آورد آقای خويي چرا؟

س: و اما ما ذکره قدس سره اخيراً من انه لم يعرف له قائل يا لم يعرف له قائل فحق و لکنّه عليه­السلام لم يکن بصدد بيان الحکم الشرعی

22: 10

ج: خب اين همان حکم ولايي است ديگر همان که ما می­خواهيم اگر از اين راه می­آمدند بهتر بود

س: بلی ديگر حکم شرعی را نمی­گفت

ج: حکمی

س: بعد مقام تخفيفاً حق شخصی

ج: به جای شخصی می­گفتند ولايي بهتر بود اين همان بحثی است که الآن مسائل ولايي مطرح است که ما هم حق مطلب را اين می­دانم حالا بفرماييد تا ببينيم با ايشان کجا؟

س: و الاکتفاء عن الخمس نصف السدس کما عرفت فيختص بزمانه و لاينافيه قوله عليه الصلاة و السلام فی کل عام يعنی اين عبارت فی کل عام منافاتی ندارد چون می­گويد

ج: کل عام را به نظرم تو فوائد و غنائم دارد

س: نه آن­جا دارد و لم اوجب ذلک فی کل عام، آن­جا داشت ديگر

ج: آخرش نصف السدس

س: بلی بلی آن­جا داشت که و لم اوجب عليهم ذلک فی کل عام، بعد از اين­که آن را می­گويد بعد می­گويد

ج: خب اين کاملاً واضح است که،

س: بلی

ج: نه آنی که دارد که کل عام برايشان ثابت است در غنائم است

س: در غنائم

ج: در غنائم نگاه کنيد بخش دوم ديگر عرض کردم ما اين بخشی سه بخشی­اش کرديم برای اين که کاملاً روايت روشن بشود و اما فهی قوله تعالی و اعلموا انما غنمتم،

س: گفته الی اموال و لم اورد بعد از اين­که خذ من اموال صدقه اين­ها را می­خواند می­گويد الی اموال و لم اوجب عليهم ذلک فی کل عام، و لا اوجب عليه

ج: چرا روايت طويل کامل آوردند

س: نه حاج آقا بعد از غنائم غنائم را بعداً می­گويد فاما الغنائم و الفوائد بعد از اين است قبل از اين می­گويد و لم اوجب عليهم

ج: اين در اولی است

س: اين در اولی

ج: اين در اولی است

س: تو همين يک روايت است،

ج: اين تو اولی است بخش اولش است

س: بلی تو بخش است

ج: تو بخش اولش که فی عام هذا فقط و لم اوجب عليهم فی کل عام اين بخش اول است

س: غنائم را بعداً می­گويد

ج: بعد غنائم می­گويد فی کل عام

س: بلی

ج: بخش سوم توش سال ندارد بخش سوم که ضياع باشد بخوانيد

س: بلی

ج: بخش سوم که ضياع است

س: الی اموال فالغنائم و الفوائد يرحمکم الله فهم فهی الغنيمه تا می­آيد نه ديگر چرا آن­جا هم دارد فاما الذی اوجب من الضياع و الغلات فی کل عام فهو نصف السدس

ج: اين کل عام دارد نه اين­که فی هذا العام

س: بلی

ج: مثل همان غنائم است

س: بلی

ج: آن وقت اشکال آقای چيز اين می­شود که چطور فی کل عام،

س: نصف السدس

ج: بلی نصف السدس

س: بعد می­گويد و لاينافيه قوله عليه السلام فی کل عام اذ الظاهر ان المراد کل عام من اعوام حياته که آقای خويي همان­جا توضيح می­دهد همان­جا هم که گفت

ج: گفت که،

س: گفت ای فی کل عام من حياته و مادامت الامامة لم تنتظر الی امام

ج: خب ديگر همان حکم ولايي ديگر

س: امامة است

ج: حکم ولايي

س: خودش است

س: حکم ولايي می­شود ديگر

ج: تمام شد ديگر چون حکم ولايي با موت امام تمام می­شود منتقل می­شود به امام بعدی بلی،

س: بلی

ج: اين حکم ولايي خيلی راحت­تر است

س: اين حکم ولايي قوامش به قوام خود امام است يا

ج: بالطبع

س: يا زمانی که امام بعدی آن را رد نکرده

ج: ظاهرش بايد تا زمانی که امام بعدی اين هم يک نوع يعنی يک نوع امضاء امام بعدی است رد هم نکند کافی است برای امضاء

س: بلی به خاطر همين هم بوده آمدند از امام پرسيدند گفتند پدرتان گفته بود نصف

ج: نه مشکل گفت پدرتان گفته اين خمس چه جوری است؟ خب سؤال عجيب است؟ تو خودت امام فرموده نصف،

س: يک چيزی باز عذر می­خواهيم اين شاهد بر اين­ است که اتفاقاً راجع به خمس بوده می­گويد پدرتان خمس ما را گفت يک ششم در اين مورد آيا حالا شما می­گوييد اين هم خمس­تان چه جوری است؟ يعنی امام

ج: خلاف ظاهر است اصلاً عوض می­شود نمی­دانم چه؟ اصلاً يک چيز عجيبی است

س: يعنی می­گويد من خمس واقعاً سؤال شخصی هم می­شود بگويد آن موقع به ما گفت خمس را يک ششم بدهيد

س: نصف السدس

س: الآن شما هم نصف

ج: اصلاً بعد

س: يعنی يک دوازدهم

ج: يک دوازدهم اصلاً بعد می­گويد مؤنه کدام مؤنه است مؤنه

16: 14

چيز عجيبی است اصلاً بلی بفرماييد

س: اين­جا اين تمام و يدل علی ذلک صريحاً صحيحته السابقه المتضمنة لمکاتبة ابراهيم ابن محمد الهمدانی الی الهادی عليه الصلاة و السلام و سؤاله عن کتاب ابيه الجواد عليه­السلام فيما اوجبه علی اصحاب الضياع من نصف السدس و اختلاف الاصحاب فی ذلک و جوابه عليه السلام بوجوب الخمس بعد المؤنه الکاشف عن اختصاص نصف السدس بزمان ابيه عليه السلام و انه حکم الضيعة هو الخمس،

ج: البته عرض کردم اين يک مشکل ديگر دارد که حالا غير از اين جهت که ايشان که خب ما هم که حکم ولايي گفتيم فقط نکته اين است که چطور اصلاً اين تصور می­شود کلينی اصلاً اين حديث را نياورده اين ذيلش را سؤالش را آورده اين هم خيلی عجيب است حالا مرحوم چيز که آورده مرحوم آقای شيخ طوسی اصلاً کلينی رو چه اعتمادی اين ذيل را برداشته نقل کرده وقتی مادام مکاتبه­ای سابقه نقل کردی اين ذيل چرا؟ من سابقاً در اول جلسه عرض کردم اولی که اين، شايد مرحوم کلينی اين حديث را توی به اصطلاح رسائل الائمه آورده، ليکن خب اين مال امام هادی را در همين کافی آورده بعيد است مال رسائل الائمه باشد، خيلی غرض چيز عجيبی است الآن تصور ما يعنی، مگر همان که من عرض کردم تا ديدند امام يک عدد آخری را فرمودند ازش حکم ولايي فهميدند می­دانستند حکم اولی خمس است لذا برگشتند به حکم اولی که خمس بعد از کدام مؤنه است مگر اين و الا انصافاً اگر خود آقای خويي اين را تحقيق می­کردند آن روايت کلينی را هم می­آوردند صدوق را هم می­آوردند عياشی را هم می­آوردند همين طور که در جامع الاحاديث آمده و کاملاً واضح است از بخش سوم اين صحيحه سؤال شده از دو بخش اول و دوم اصلاً سؤال نشده

س: ولی آقای خويي نظرش اين نيست ديگر

ج: چرا حکم شخصی گرفته ولايي گرفته

س: سؤال شده ببيند

ج: نه اگر ايشان اين گفت می­گفت

س: حکم ولايي را به فرمايش شما آيا ابقاء می­کنند

ج: بلی، نه اين اشکال ندارد، نه تمام مطلب اين است که معلوم می­شود قسمت اول و دوم هم ولايي است تمام صحبت ما اين است الآن، حل مشکل که چرا در قسم اول آيه صدقه را خواندند بعد می­گويند خمس بدهيد در آيه دوم مصاديقی را از به اصطلاح غنائم و فوائد گفتند که متعرض نمی­شوند اين با اين ترتيب ما حل می­شود، معلوم می­شود کلاً از روايت حکم ولايي فهميدند حالا اگر اين طور شد ديگر تمام مشکلات حل می­شود بفرماييد،

س: بلی همين، و منها قوله عليه السلام فاما الغنائم و الفوائد الخ حيث اشکال عليه، بايد استشکل بگويد تعبير، اشکل عليه المحقق الهمدانی

ج: اين زياد است اشتباهی است در حوزه­های ما اشکل می­خوانند، اُشکل می­کنند صحيحش استشکل، اشکل خودش لازم است

س: بلی ديگر

ج: متعدی نيست نه، اُشکل هم غلط است

س: عربی­های فارسی است ديگر

ج: عربی­های فارسی

س: يک دوستی داشتيم از عرب­هايي و صاحب مدرسه­ای بود و اين­ها می­گفت ما بعد از اين­که درس می­دادم می­آمديم تو دفتر می­نشستيم گاهی اين عرب­ها از اين کتاب­هايي که فارس­ها به زبان عربی نوشته بودند می­خوانديم و تنوعی بود برايم می­خنديد،

ج: به قول عرب­های عراق می­گويند عربی عجمانی عجمانی،

س: بلی می­فرمايد که بعد اشکال مرحوم همدانی را بگوييم ديگر و انه يظهر منه ان الارباح غير داخلة فی الغنائم از اين حديث به حساب مرحوم همدانی آورده و لاجله اسقط الخمس فی الاول و اثبته فی الثانی فيظهر التغاير من المقابلة و اختلافهما من حيث المصرف و ان خمس ارباح يختص بالامام و لاجله تصرف عليه­الصلاة و السلام فيه رفعاً و تخفيفاً اين اشکال مرحوم

س: همدانی

س: همدانی، و هذا الاشکال ايضا لايرجع الی محصل لان المذکور فيها لو کان هو الغنائم فقط لامکن الاستظهار

ج: ليکن فوائد را هم اضافه کردند

س: لکن اقترانها بالفوائد قرينة قطعيه علی ان المراد بها معناً عام يشمل مطلق الارباح و غيره بعد غايته الالتزام بخروج بصنف خاص من الفوائد و هی المذکور قبل ذلک مما اسقط عنه الخمس، يا اَسقط عنه الخمس

ج: اَسقط

س: اعنی ارباح التجارات و نحوها و نتيجته ارتکاب التخصيص الذی ليس بعزيز فيثبت الخمس فی غير

ج: اگر گرفتيم ولايي تخصيص هم نمی­خواهد ديگر آن يک حکم است اين يک حکم، ديگر تخصيص هم نمی­خواهد تخصيص مال دوتا حکم واقعی است بفرماييد،

س: و بعبارة اخری ما يحتمل فيه الاختصاص هو لفظ الغنائم فيدعی کما قيل باختصاصه بغنائم دارالحرب و اما الفوائد فهی مطلقة قطعاً و لا مجال فيها لتوهم المذبور بتاطاً، فاقتران الاول بالثانی

ج: البته اين­جا فقط اشکال ديگر می­آيد و آن اين­که مبنای آقايونی که می­گويند روايات اهل بايد بر حسب قرآن و سنت باشد در اين­جا در قرآن چون غنائم آمده نمی­شود فوائد را اضافه کنند مگر يا سنت باشد يا بگويند امام اين سنت را قرار داد اين بايد يک تفسيری بشود اگر بنا شد غنائم با فوائد فرق بکند کما قيل به تعبير ايشان آن بايد اين نکته بشود که چرا امام فوائد را عطف بر غنائم کردند مادام باهم فرق می­کند غنائم اصل قرآنی دارد، ارباح يا بايد برايش اصل از سنت پيدا بکنيم که فعلاً نداريم يا بايد بگوييم سنت معصوم است بايد يک توجيهی ايشان بکند يا بايد بگوييم اصلاً غنائم يعنی به اصطلاح فوائد مطلق فوائد، پس آن کماقيل ايشان ديگر فايده ندارد و اما الفوائد فهی مطلقة قطعاً و لا مجال فيها للتوهم المذبور بتاطاً و اقتران الاول بالثانی قرينة قاطعة علی الاتحاد الاول و ان المراد مطلق الفوائد فلاتدل علی عدم الارباح، غايته تخصيصه و ان عليه الصلاة و السلام اوجب الخمس فی هذه السنة فيماعدی الارباح من الفوائد و المتأثر من جميع،

ج: خب اوجب فی هذه السنه بگويد حکم ولايي، حکم ولايي حلش بکند مشکل را

س: آن تعبير نمی­کند ايشان

ج: ايشان تعبير نمی­کند چرا؟ چون همه­اش می­خواهد حکم واقعی بگيرد،

س: اصلاً کلاً گويا

س: نه می­گويد الغاء حق شخصی

ج: يا الغاء حق شخصی مثلاً

س: حق شخصی بگيرد آخر ولايي می­شود يک جورهايي،

ج: نه ديگر ولايي است ديگر امر ولايي است اين اگر ايشان از اين راه می­آمدند خيلی مشکلات حل بود با آن بفرماييد،

س: اين حق شخصی عذر می­خواهم برای مثلاً سادات سهم سادات را به فقير هم بدهيم آن­هم می­تواند بگويد من حقم را بخشيدم به تو مثلاً،

س: منافاتی با

ج: نه حق شخصی يعنی شخص ولايي يعنی ولايتی که دارد آن­جا سهم سادات ولايت ندارد فقير سيد، حالا علی تقدير اين­که آن درست باشد آن هم حالا يک کمی محل شبهه است

س: بلی

ج: بلی آن­هم محل شبهه است

س:

48: 21

ج: بلی بگيرد، اگر نياز ندارد نبايد بگيرد

س: متأسفانه بچه­های سيستمی معنايش ممکن است اشکال ندارد

ج: خود ما يک عده­ای اشکال مختلف می­آوردند از اين جور چيزها قبول نکرديم از سی سال بيشتر است، می­آوردند که مثلاً اين سهم سادات است اين قدرش را بگير، بقيه­اش به ما بده، شيخ بود مثلاً قبول نمی­کردم هيچ قبول کردم می­گفتم اين را قبول نمی­کنم هيچ وقت، نه حالا شايد سی و پنج سال است، سال يک روز دو روز نيست سال­هاست اين قصه برای ما شده و سال­هاست،

س: حيل حساب می­شود

ج: بلی اصلاً اهل اين کار نبوده

س: و المتحصل من جميع ما قدمناه ان هذه الرواية صحيحة السند ظاهرة الدلالة علی وجوب الخمس فی الفوائد و الغنائم و ان اسقط عليه­الصلاة و السلام حقه الشخصی فی بعض السنين فيصح الاستدلال بها و لايرد عليها شئ من الاشکالات حسب ما عرفت،

ج: خب ايشان بايد مثلاً غنيمت را علی ماقيل که اختصاص به غنائم دارد که اين، خب اين مواردی که آمده که اين­ها حتی فائده هم معلوم نيست برايش صدق بکند چون فائده اين است که انسان يک کاری بکند چيزی گيرش بيايد ديگر فائده اين است، ميراث من لايحتسب که فايده نيست که که چه فايده­ای است، غرب اين جوری است ديگر می­گويد آقا تو يک پسر عموی پدر نمی­دانم جدت در فلان شهر مرده وارث ندارد فعلاً شما هستيد به ما می­دهند اين چه فايده­ای است اين چه غنيمتی است، افاد الرجل يعنی کاری شده درآمدی شده چيزی شده، حالا مثل ربح، درآمدی البته غنيمت را هم آقايان با ربح فرق می­گذارند، ربح مطلق تفاوت مابين خريد و فروش را ربح می­گويند سود به اصطلاح غنيمت را اصطلاحاً بناشان بر اين است به مقداری گفته می­شود، که آن مقداری که برای تحصيل سود خرج کرده آن خارج بشود يعنی آن مقدار سودی که ما بازاء ندارد اين اصطلاحاً غنيمت است،

س: آن نفع

ج: نه نه، ببين

س: غنيمه را ای ما نفع

ج: نه اشتباه است حالا غنيمت را

س: غنيمه ای نفع

ج: ببينيد غنيمت را در حالا گفته شده غنائم دارالحرب اين سرش اين بوده که آن­ها غالباً در آن زمان مخصوصاً تو مدينه تجارت نداشتند، چيزی که داشتند همين جنگ بود، مثلاً از طريق جنگ چيزی گيرش می­آمد، مصداقيتش در زمان آن جنگ، آن وقت غنيمت را دارند، در شعر عربی حتی اين قرطبی هم يک دوتا بيت شعر می­آورد که غنيمت در لغت عرب اساساً برای مطلق فايده است، البته معلوم نيست مطلق فايده هم باشد از اين­که می­گويد الخمس بعد المؤنه احتمالاً اين مؤنه تأثيرگذار در موضوع غنيمت است نه در حکم، تصور آقايون الآن اين است که تأثيرگذار در حکم است اما احتمالاً تأثيرگذار در غنيمت باشد در حکم در موضوع باشد به اين معنی که اگر بودجه­ای را صرف کرد، فرض کنيد يک پتويي را مقدار پتو خريده بعد فروخته مثلاً پنج روز هم طول کشيده آن مقداری که ما به التفاوت است سود است که الآن هم ارزش افزوده را از آن راه مالياتش را می­گيرند اما اين باب خمس نيست اين در حقيقت اين طور حساب می­کند که اين پنج روز مثلاً زندگی­اش چقدر شد، فرض کنيد سودی که درآورده ده مليون تومن در اين پنج روز يک مليون تومن خرج زندگی­اش در اين پنج روز بوده، خرج زندگی بوده می­گويند آن نه مليون است سود ده مليون است ليکن غنيمت نه مليون است مقداری از سود که ما به الازاء ندارد و آنچه که الآن هم يعنی در اقتصادی، قديم هم بوده البته

21: 25

مزدکی­ها و اين­ها اخيراً مارکسيست­ها و کمونيست­ها، اصلاً در دنيای عرب کمونيست­ها يک عبارتی داشتند در فارسی­ها من اين را خيلی نديدم اين عبارت معروف من کل حسب طاقته و لکل حسب حاجته هرکسی آن مقدار که نيرو دارد بايد صرف بکند در جامعه، آن وقت درآمدی که شد به آن مقداری که احتياج دارد بهش بدهيد، ببينيد اين مقدار احتياج يعنی مؤنه، بقيه­اش مال جامعه است بقيه­اش را بايد بدهيم به جامعه، دقت کرديد چه شد؟ اين را من در فارسی نديدم وقتی هم که کمونيست­ها،

س: دوره کمونيستی است

ج: بلی آقا

س: معادل فارسی اين،

ج: معادلش را من نديدم اين بايد همين طور باشد از هرکسی به مقدار توانش و به هرکسی به مقدار نيازش اين بايد اين طوری مثلاً يک عبارتی من نشنيدم نمی­دانم من چون خيلی حالا من گاهی اوقات مطالعات مارکسيستی­ام به عربی­ شايد بعض جاهايش بيشتر بوده علی ای حال ليکن اين در مثلاً عراق که کمونيست­ها يک وقتی خيلی رواج داشت، اين عبارت معروف بود، من کل حسب طاقته و لکل حسب حاجته يعنی آن مقداری که زائد بر حاجت است اين مال جامعه است فرد زحمت کشيده غذا مصرف کرده به اندازه مصرفش داده بشود بقيه مال هيئت اجتماعی است چون مال هيئت اجتماعی است بايد صرف جامعه بشود آن وقت در آيه مبارکه در اين­جا در حقيقت اين طور می­گويد آن بقيه که زائد است مال هيئت اجتماعی است بيست درصدش اين باشد برای جامعه، بقيه­اش را هم شخص تصرف کند اين فرقش اين دوتا نظام­ها را دقت کرديد بيست درصدش را بدهيم لله و لذا هم ابتداء به خدا کرد اصلاً آيه فئ هم در قرآن آمده آيه فئ آن­هم همين شش­تا آمده همين شش­تايي که در آيه خمس است فقط يک فرق دارد، در آيه خمس فان لله خمسه، خمس را اول آورده و للرسول و لذی القربی و اليتيمی و المساکين و ابن السبيل، اين جوری آمده ما افاء الله علی رسوله ممالم يجف

27: 27

فلله و لرسوله و لذی القربی، و الفقراء و المساکين و ابن السبيل يعنی آن­جا يک وسط افتاده و لذا هم عده­ای آمدند گفتند به اين­که لله سهم ندارد لله تشريفاً ذکر شده يعنی اين مال جامعه است اين مال خداست اين يکی ديگر مال تو نيست يک بيست درصدش لله حساب می­شود و اين لله داده بشود به اين پنج سهم لذا هم عده­ای شان پنج سهم گرفتند للرسول و ذی القربی و بعد مساکين و ابن السبيل و يکی ديگر هم حالا يادم رفت، آيه مبارکه فان لله خمسه و للرسول و لذی القربی و المساکين و ابن السبيل، يکی ديگر هم دارد حالا يکی ديگرش را يادم رفت علی ای حال غارمين در زکات است فقط اين­جا غارم، رقاب هم اين­جا آن­هم فقط در زکات است هشت موردی که در زکات رقاب و غارمين هست و،

س: و ان لله خمسه و للرسول و لذی القربی و اليتيمی،

ج: يتمي، حالا يادم رفت آيه مبارکه از بس می­خوانيم

س: يعنی ذهن مان می­آيد که يتيمی را می­گوييم اين­جا نيامده

ج: نزديک، گفت يا من قد اختفی لفرط نوره، گاهی از بس که ظاهر می­شود آدم فراموش می­کند نمی­شناسد علی ای حال اين­جا يتمی دارد که باز در آن آيه زکات ندارد اين دوتا آيه با همديگر موارد فرق می­کند علی ای کيف ماکان آن وقت اين به اصطلاح اگر غنائم را زديم به غنائم دارالحرب بخواهيم توسعه بدهيم چند راه دارد حالا من نمی­خواهم يکی اين­که اساساً در لغت اصلش اين طور بوده و مثلاً قرطبی نوشته غنيمت در لغت مطلق درآمد است، ايشان نوشته و شعر آورده: اطوف ثم اطوف شعر آورده عربی که غنيمت در غير از غنائم جنگ هم مثلاً می­روم سفر غنائم گيرم می­آيد غير از غنائم جنگ هم گفته شده، بعد خودش می­گويد و لکن الاجماع قام علی ان المراد بها خصوص غنائم دارالحرب خب معلوم است اجماع نمی­آيد آيه را تفسير بکند واضح است ديگر خود همين تعبيرش بلی خرابش واضح است علی ای حال، حالا آن يک بحثی يک بحث ديگری که هست اين است که در روايات ما دارد جميع ما افاد الرجل بازهم فائده ولو مثل غنيمت نيست غنيمت در حقيقت جانش را در خطر می­اندازد آن وقت آن مقداری که مصرفش است هيچی، بقيه­اش زائدش اين مال جامعه بوده از اين مقدار زائد بيست درصدش را خدا می­گيرد بقيه­اش مال خودش اين ترتيب اصل قصه­ای که وارد شده به اين صورت و لذا هم من جای ديدم بعدها گشتم پيدايش نکردم، غنائم به اصطلاح جنگ بدر يکصد هزار درهم بود بيست هزار درهمش رسول­الله گرفتند برای خرج خودش و زن و بچه­ها و اين­ها بقيه هشتاد هزار درهم را تقسيم کردند بين جنگنده­ها رزمنده­ها به اصطلاح اين را من ديدم اما بعدها گشتم پيدايش نکردم نمی­دانم کجا هم ديدم يادم نيست اما بعدها پيدايش نکردم علی ای کيف ماکان اينی که بيايد آقای خويي بين فائده و غنيمت فرق بگذارد بنا براين که غنيمت خصوص غنائم دارالحرب باشد ممکن است ليکن اين بايد مثلاً اين طور بشود که بگويد مراد امام اين است که آن غنائم که در آيه مبارکه مطلق الفائده مراد است اين را هم می­شود گفت مشکلی خاصی ندارد که بگويد امام دارند تفسير می­کنند آيه مبارکه، نه اين­که غنائم ايشان بگويد اگر غنيمت نيست فائده هست نه اصلاً فوائد تفسير غنائم است اين تفسير آن است و ليکن مشکل کجاست؟ ميراث من لايحتسب فائده هم نيست آخر،

س: اصلاً تو تفسير مرحوم به نظرم قمی هست که بعد از غنائم همين­جا به فوائد می­آورد يا منافع،

ج: منافع نه، افاد الرجل به نظرم يا حضرت جواد است يا حضرت رضاست علی جميع ما افاد الرجل قال الخمس بعد المؤنه کلمه افاد دارد اين افاد با همين فايده هست حالا اين يک شرحی، چون ما غير از مسأله به اصطلاح خمس غنائم قطعی است که رسول­الله خمس را در رکاز هم قرار دادند، به اصطلاح حالا رکاز را بين اهل مدينه و کوفه اختلاف بود به نظرم اهل مدينه می­گفتند گنج اهل کوفه می­گفتند معدن، يا به عکس بين فقهای اهل سنت کوفه و مدينه اختلاف بود،

س: اصلش رُکاز نيست

ج: رِکاز نه، رِکاز به معنای مثل کتاب، يعنی ما ترکز فی الارض، خود رکز به معنای اين­که ثابت کرد، رکّز سيفه، رکز فی الارض سهمه، مثلاً آن رمحه، به اصطلاح نيزه­اش را توی زمين ثابت کرد آن وقت اصطلاح رکاز يعنی مالی است که دست نمی­خورد تکان نمی­خورد اصطلاحاً اين است،

س: بلی کنز

ج: حالا کنز هم رکاز است معدن هم در پيش ما که هردو هست هردو جزو رکاز حساب شده هردو گفته شده، شايد يکی از الحاق ديگر هم همين خمس بعد المونه باشد يعنی مقدار مؤنه سال بگذاريد کنار بقيه اين مالی است که در سال در يک سال دست نخورده ثابت بوده يک احتمال دارد که تعميم رکاز باشد يک احتمال دارد تعميم رکاز باشد يک احتمال دارد که تعميم غنيمت باشد يک احتمال هم دارد که يک نوع به اصطلاح الحاق باشد به رکاز يا به غنيمت يعنی يک نوع در حقيقت به اصطلاح اجتهاد يک نوع استحسان، استحسان نه شبيه قياس بگويد چنانچه هم در غنيمت مثلاً الآن در باب رکاز است چه است؟ ابن حزم اختلاف دارد که می­گويد فلان، بعد می­گويد و ما يدل علی ذلک قوله تعالی و اعلموا انما، می­گويد اين غنيمت هست يعنی غنيمت را به معنای عام گرفته با اين­که ابن حزم خودش اخباری مسلک است ديگر جزو ظاهری­هاست در محلی­اش دارد بياوريد در محلی­اش می­گويد که و ايضاً يشمله قوله تعالی و اعلموا انما غنمتم با اين­که نيست از غنيمت نيست می­گويد اشکال ندارد غنيمت به معنای مطلق فائده است اين غرض حالا من وارد،

س: توی روايت دارد فالغنائم و الفوائد يرحمک الله فهی الغنيمه يغنمها المرء و الفائده يفيدها

ج: داريم افاد الرجل

س: کنز را می­خواهيد

ج: نه افاد الرجل

س: در خود روايت غنيمت را می­گويد يغنمها چيز

ج: يغنم و يفيد الرجل هردو را آورده حالا اين ممکن است از جهت تفسير باشد ممکن است از جهت الحاق باشد و اين متعارف بوده بين علمای اهل سنت، فقيه حق الحاق داشته غير فقيه نداشته فوقش می­گويند آقا اين فقيه گفته مراد از غنائم يا مراد از رکاز چون مفروض کلام پيش ما مالی است که يکسال برايش گذشته صرف هم مؤنه نشده اين مال به اصطلاح جزو اموالی است که خمس يعنی مثل رکاز است تکان نخورده يک سال است تکان نخورده حالت رکاز حالا عرض کردم، وارد اين بحثش نمی­خواستيم بشويم راه­های متعددی دارد که ما افاد الرجل را اثبات بکنيم که درست است به هر حال آنچه که در اين روايت مبارکه الآن جلب توجه می­کند آن حالتی است که انسان احساس می­کند روايت در يک حال خاصی است در يک شرائط خاصی است حالا اسمش را ما گذاشتيم ولايي، ايشان گفته امر شخصی و بايد اين را دنبالش را گرفت بفرماييد،

س: ديگر کما اتضح انه لاينبغی الشک فی وجوب الخمس فی الفوائد مطلقاً و عدم الاختصاص بغنائم دارالحرب للاجماع و الکتاب و السنة المتواتره اجمالاً حسب ما اسلفناک، الجهة الثانية لاريب ان هذا الوجوب مشروط باستثناء مايصرفه فی سبيل تحصيل الربح

ج: آن هيچی، آن حالا به جای خودش بعد می­خواهيد از عروه ميراث من لايحتسب تو عروه نمی­دانم مسأله چندمش است الآن مسأله­اش يادم نيست يا می­­خواهيد فهرستش را نگاه کنيد ميراث من لايحتسب، هديه جايزه به اصطلاح ايشان ببينيد خودش ايشان به ميراث من لم يحتسب بالاخره به اين روايت عمل کرده يا نکرده؟

س:

39: 35

هست ولی من لايحتسب

ج: از کتاب عروه هست با حواشی متعدد

س: بلی،

ج: بياور بابا ببينيم، من تصادفاً مايل بودم که مثل ديروز نگاه بکنم کتب فقه را مثل مختلف علامه و اين­ها و جواهر ديگر نشد، اين بی­حالی که الآن من گرفتيم که می­خواستيم بينيم چند نفر از فقهای ما به اين روايت عمل کردند حالا گفتيم آقای خويي بعد هم الآن عروه ايشان نگاه می­کند،

س: ندارد

ج: آورديد ميراث من لايحتسب

س: و منها ميراث من لاوارث له را حالا توی اين بايد می­گفت که نگفته انگاری و هذا ممن لا اشکال فيه و قد دلت عليه الروايات المعتبره المذکوره فی کتاب الارث و لم يذکر صاحب الوسائل منها ههنا الا رواية واحدة و هی موثقة ابان ابن تغلب عن ابی­عبدالله عليه السلام

ج: ميراث من لاوارث له

س: آری

س: ميراث من لايحتسب ديگر شأن آقاي خويي نيست ولی

س: نه نه چيز ديگر است نه نه اشتباه شد نه،

ج: اصلاً ربطی ندارد اين،

س: متن عروه متعرض شده من لايحتسب

ج: به نظرم دارد در متن عروه

س: تو اين حالا،

ج: تو فهرست نگاه نکرديد

س: نه آقاجان اين آخر عروه نيست اين مستندش است

ج:

49: 36

عروه است ديگر

س: می­دانم اين قسمت بحثش را ندارد

ج: نمی­شود اگر تو عروه آمده باشد

س: يک جلد است

ج: بلی يک جلد است ديگر نمی­شود نه نمی­شود، در هديه بيشتر به آن روايتی است که در محمد ابن علی ابن محبوب است الهدايا جايزه هم اين­جا آمده هديه را ايشان قبول می­کند،

س: فهرستش که نياورده بود

ج: چرا ديگر در مايفضل عن مؤنة سنته من ارباح المکاسب به اين عنوان، هفتم، ششم هفتم ببينيد خود عروه دارد موارد خمس معدن، کنز فلان هفتم يا ششم مايفضل من مؤنة سنة من ارباح مکاسب و اين طوری

س: درست است

ج: نياورديد

س: نه، پيدايش کردم آن قسمت را ولی دارم نگاه نمی­کنم تو فهرستش نمی­دانم دارد يا ندارد؟ بايد باشد قاعدتاً آخر،

ج: چون روايت دارد بعيد است نباشد يکی جايزه يا هديه، می­خواهيد بدهيد من نگاه کنم شايد سريع­تر ببينم،

س: عروه اين­جا بود راحت­تر پيدا می­شد تو خود عروه،

س: اين­که فهرستش فرق می­کند

س: بلی تو فهرست بعيد نيست که

ج: اين خامسش مال مختلط به حرام است اين سادسش يا سابعش آن است السادس الارض التی هفتم است عرض کردم به ذهن من هفتم بود السابع،

س: تو فهرستش ظاهراً ذکر نکرده، حالا شايد تو متن

ج: اين است ديگر صفحه چند؟ دويست و چند است اين­جا نوشته من عينکم نيست آخر چشمام درست نمی­خواند ديديد،

س: بلی ثبوت الخمس فی الميراث التی لايحتسب

ج: بلی عرض کردم دارد نمی­شود نداشته باشد،

س: حاج آقای مختاری پيدا شد

ج: بلی احتياج نيست پيدا شد

س: بلی و منها الميراث و اقوال فی المسأله، صد و سه هم، اين را بخوانم

ج: بخوانيد متن عروه،

س: متن عروه را، نعم لاخمس فی الميراث الا فی الذی ملکه من حيث لايحتسب، فلايترک الاحتياط فيه کما اذا کان له رحم بعيد فی بلد آخر لم يکن عالماً

ج: احتياط کرده فلايترک الاحتياط

س: فمات و کان هو الوارث له و کذا لايترک الاحتياط فی

28: 39

پس اين در واقع

ج: احتياط کرده عمل نکرده به روايت واضح است به روايت عمل نکردند

س: بلی حالا خود آقاي خويي ببينيم چه گفتند؟

س: اما

س: حاشيه­ها را بياورم

ج: بخوانيد

س: ايشان می­فرمايد اقوال را می­گويد جنابی حاشيه را می­خواهيد بخوانيد

س: بلی حاشيه را اين­جا نعم لا خمس فی الميراث الذی، فی الميراث الا فی ملکه من حيث لايحتسب فلايترک الاحتياط فيه اين­جا اولين حاشيه خورده مرحوم جواهری فرموده الظاهر عدم وجوبه

ج: کلاً عمل نکرده به روايت

س: بعد فرموده کما اذا کان له رحم بعيد فی بلد آخر

س: يعنی احتياط را احتياطش وجوب

ج: بلی اصلاً

س: بعد فرمودند کما اذا کان له رحم بعيد فی بلد آخر لم يکن عالماً به که در آقارضا بود اين­جا توی آقاضياء حاشيه فرمودند که لايحتاج الی هذا القيد کمالايخفی علی من تدبر، آقای خويي هم اين­جا

س: يعنی بعيد لازم نبود بگويد

ج: رحم هم بعيد لازم

س: مهم آن است که لم يکن عالماً به،

ج: بلی مهم اين است

س: آقای خويي هم فرمودند و قد يتحقق عدم الاحتساب فی الرحم القريب فی البلد مع العلم به ايضاً فی بعض

40: 40

س: ادامه همين بوده بلی بعد تو عروه دارد فمات و کان هو الوارث لک و کذا خب اين­جا ديگر کسی حاشيه ندارد

ج: پس فقط جواهری دارد

س: بلی در واقع فقط مسأله را ايشان دارد

ج: همه­شان هم احتياط وجوبی کردند کسی فتوی نداده،

س: هيچ کس تعليقه نزده،

ج: بلی فتوی ندادند

س: کانه يترک الاحتياط يعنی فتوی به احتياط داده ديگر

ج: نه فلايترک الاحتياط عدم وجوب احتياط ترکی است احتياط وجوبی است

س: احتياط وجوبی

ج: بلی بفرماييد

س: بلی می­فرمايد که و منها از اين­جا الميراث و الاقوال فی المسأله ثلاثه، عدم وجوب الخمس مطلقاً و لعله المشهور و الوجوب مطلقاً و قد نسبه ابن ادريس الی الحلبی مستغرباً قائلاً انه لو کان ثابتاً لنقل بالتواتر کما تقدم و قول بالتفصيل بين المحتسب و غيره، اختصاص الوجوب بالثانی اما وجوب المطلق فمع انه لا مقتضی له لانصراف کلمة الغنيمة و الفائده من مثل الارث

ج: خب تمام شد همان حرفی که من به شما گفتم

س: خب انصراف می­گويد اين چه انصرافی است

ج: می­گويد شاملش نمی­شود چون پدر آدم فوت کرد به آدم برسد که نه فايده­ای است نه غنيمتی، حالا در آن­جا قبول کرد تصادفاً که مصداق فائده است،

س: بلی

ج: خلاف ظاهر است

س: بلی

ج: بفرماييد

س: عن مثل الارث کمالايخفی يرده ما اشار اليه ابن ادريس يعنی اين علاوه بر اين­که فمع انه لامقتضی، يرده ما اشار اليه ابن ادريس من ان مسألة الميراث عامة البلوی و محل للابتلاء المسلمين فی کل زمان و مکان بل يتفق فی کل يوم، فلو کان الخمس ثابتاً فيه لظهر و بان و کان من الواضحات مع انه لم يتعرض له احد من الفقهاء غير ابی الصلاح، ابی الصلاح فهی، يعنی حلبی ديگر فهو ايضاً غير محتمل فی نفسه، پس اين اصلاً کلاً

ج: احتمال وجوب مطلقاً

س: و اما التفصيل، پس قول اول نه، و اما التفصيل المزبور بلابأس به و قد دلت عليه صريحاً صحيحة علی ابن مهزيار الطويله و لا موجب لرفع اليد عنها بعد صحة السند و صراحة الدلاله، و ما ذکر آنفاً من انه لوکان ثابتاً لانه لو

7: 43

طبق مبنای خودش شايد آقاي خويي می­گويد ديگر لو کان ثابتاً لنقل بالتواتر لايجری فی هذا القسم من الارث لندرته و شذوذه و خروجه عن محل ابتلاء العموم فعدم التعرض له فی کلمات المتقدمين من الفقهاء لايدل عم التزامهم بالوجوب بوجه

ج: عجيب است اين مطلب ايشان چون در کتاب قدمای ما وقتی در کتاب علی ابن مهزيار آمده و تعرض نکنند خودش کافی است ديگر

س: بلی بلی

ج: ابتلاء را نگاه نکنند، عجيب است از ايشان

س: چون ايشان مبنايش اين است که اعراض را قبول نکنند

ج: نه می­گويد اصلاً چيزی نشده، لنقل، آخر آن می­گويد اگر بود نقل می­شد، خب اين روايت هم که در کتاب تهذيب آمده عمل کرده بودند خب مانعی نبود خب فقهای بعدی زياد اند يکی دوتا نيستند عمده فقهای ما بعد از شيخ هستند خب قبول می­کردند،

س: يعنی حکمش نبوده ديگر حکمش نشان می­دهد نبوده چون هيچ کدام متعرضش نشدند آن روايت بوده که فوقش اعراض کردند که ايشان هم قائل به اعراض نيست که،

ج: نه می­دانم ايشان می­گويد لم يتعرض احد من الفقهاء لا اقل می­گفتند و فی رواية ليکن عمل نمی­کند اصلاً متعرض روايت آن نشده،

س: نشدند

ج: نشدند

س: حالا اين لوکان لبان را می­آورد ديگر آن قاعده جاری می­شود می­گويد اگر يک همچو حکمی بود به يک روايت اکتفاء نمی­شد می­آمد بالاخره پيدا می­شد،

ج: نمی­آمد اصلاً فقهاء اين روايت صحيحه را می­ديدند می­گفتند ديگر خب

س: حکم ندادند بهش، اعراض کردند

ج: بلی اعراض کردند حالا بخوانيد ايشان می­گويد آن مطلب اين­جا نمی­آيد چرا به لحاظ فقهاء می­آيد نه به لحاظ خود حکم، چون فقهاء ديدند کلام شيخ را روايت را که ديدند نمی­شود روايت را نديدند که،

س: بلی، فلاموجب لطرح الرواية الا ان يدعی الاجماع علی خلافها و لم يثبت قطعاً

ج: چرا؟ ايشان بنايشان به اين است که اگر روايت صحيح بود ولو مشهور اعراض کردند کفايت نمی­کند بايد تسالم بر نفی باشد آن­جا به درد می­خورد، اين يدعی الاجماع مرادشان از اجماع تسالم است

س: تسالم است

ج: مراد تسالم است ليکن در مقام تطبيق بيان نمی­کنند مثلاً چندتا از فقهاء عملاً به اين عمل کردند يا چندتا از فقهاء عملاً اين را آوردند و رد کردند اين را تطبيق نمی­کند

س: و دعوی وهنها باعراض المشهور عنها فی هذه الفقره يدفعه منع الصغری اولاً غايته انهم لم يتعرضوا لا انهم اعرضوا عجيب است اين حرف،

ج: خيلی عجيب است خب روايت را ديدند قرن پنجم شيخ طوسی در کتاب تهذيب

س: صغری را واقعاً به زور داده ولی کبرا را خودشان قبول ندارد هيچ،

ج: خيلی عجيب است،

س: و مع انه ثانياً لعدم سقوط الصحيح فی الاعراض عن حجية الا ان نقطع بخلاف

ج: نقطع اين­جا دارند جای ديگر می­گويند تسالم باشد

س: تسالم فقهاء

ج: تسالم فقهاء، تسالم فقهاء باشد بر نفی روايت علی ای حال مطلب ايشان خيلی تعجب آور است

س: بعد نتيجه و لا

ج: و مشکلی حل مشکل بهترش به اين است که ايشان کاشکی بيان می­کردند که فرض کن به اين­که روايت در قرن پنجم آمده بعد از قرن پنجم که و که و که بهش عمل کردند و به تعبير خود ايشان مشهور عمل نکرده آن­های که عمل کردند می­گفت که لا اقل انسان خيال نکند اجماع، حالا اين را در جواهر بياوريد جواهر گاهی اوقات جواهر را بياوريد،

س:

44: 46

س: ايشان فتوی می­دهد

ج: ميراث من لايحتسب، بلی ايشان لايخلو عن قوة

س: اين­که سقوط خمس ديگر ايشان

ج: خلافی در حاشيه عروه­شان چيزی نياورده،

س: من حيث لايحتسب جالب است ايشان فتوی دارد می­دهد ديگر می­فرمايد فالقول بسقوط الخمس فی غير المحتسب، فی غير المحتسب

ج: البته محتسَب بايد خوانده بشود در حساب نبوده در خيال نبوده

س: يعنی تصور نمی­کردند همچون مالی

ج: تصور نمی­کردند همچو مالی گيرش بيايد

س: به اين جهت می­گويند غير محتسب

ج: بلی در حسابش نبود،

س: مال الغير المحتسب

ج: مال در غير محتسب

س: فکر نمی­کرده ناگهانی آمده

ج: ناگهانی پول آمده، لايخلو عن قوة اما حاشيه عروه که خواندند نزده حاشيه، مگر حاشيه قبلی ايشان بوده الآن که ايشان حواشی را،

س: اين­جا ديگر صريحاً گفته که فتوی داده ديگر

ج: اين را نمی­دانم اين حواشی البته آقای خويي يک حاشيه عروه دارند که همان اوائل نوشتند همان در مجلس استفتاء و اين­ها نوشتند با افرادی که فضلاء بودند بعد که اين دوره، آخر ايشان از نادر فقهاء بود که يک دوره عروه را کامل درس دادند که آن دوره­ای که من می­رفتم ايشان دوره عروه را کامل درس دادند از اول، همان مقداری که عروه داشت مثلاً نکاح عروه ناقص است يک مختصر همان مقدار ديگر اضافه نکردند فرض کنيد حج عروه ناقص بود همان مقداری که بعد البته حج را بالخصوص باز روی مناسک درس گفتند، بعد اين منشأ شد که کل عروه را ايشان درس گفتند عرض کردم در بعض از ابواب ناقص است به همان مقدار به همان مقدار اما يک دوره کامل ايشان عروه را درس گفتند بعد از اين­که دوره کامل درس گفتند که اين نوشته­ها مال آن دوره است يک نکات جديدی را اضافه کردند اين تعليقه دارد ايشان يک تعليقه دارد اخيراً که مدينه العلم چاپ کرد، تعليقه مبارکه اين تعليقه ايشان مال بعد، اين مال بعد از دوره درس است در آن جلسه ايشان همان احتياط وجوبی بود بعد تبديلش کردند به فتوی به قول شما، لايخلو عن قوة، ديگر دوتا حاشيه دارند يک حاشيه­ای قديم که غالباً در کتب چاپ شده آن حاشيه قديم است،

س: تو اين دوره اخير چاپ شده اين

ج: اين حاشيه است مستقلاً چاپ شده اين بعد از اين است يعنی بعد از دوره اخير است بعد از اين تدريسی که دوره اخير سريع يک دوره عروه را گفتند يک حاشيه­ای جديدی دارند احتمالاً اگر گفته لايخلو عن قوة تو حاشيه جديد است،

س: اين تو بحث اين­که مراد از فائده چه است؟ به چندتا چيز استناد کردند در بحث خمس بعد گفتند که

ج: البته من خودم هم باز شايد نگاه کنم حالا،

س: و فی مکاتبة ابن مهزيار فی الصحيحة الطويلة المشتملة علی اباحة نوع من الخمس للشيعة فی بعض السنين قال فيها اين­جا ميراث لايحتسب را آورده،

ج: خب

س: بعد اين­جا اين را گفته، يک خرده جلوتر که رفته تو بحث موارد خمس بحث ميراث را که گفتند آن­جا فقط کليت را گفتند، گفتند که

ج: ايشان يک مشکلی که دارند نقل اقوال نمی­کنند اين يک مشکل،

س: کلاً

0: 50

ج: نيستند و اين خوب نيست،

س: بعدش فرمودند که قد يستفاد من معقد اجماع الغنية و بعض العبارات خبر الاشعری و موثقه سماعه و مکاتبة يزيد و خبر السرائر و الرضوی و الصحيح ابن مهزيار و مفهوم خبر ابن عبدالربه، و ان کنا لنجد

19: 50

بظاهره من التفصيل قد يستفاد تعلقه بنحو الهبات و الهدايا و الجوائز بل و المواريث و غيرها

ج: مواريث که کسی به اطلاقش نيست خيلی ضعيف است که

س: عرض کردم همين اطلاق را ايشان گفته، الا ان ظاهر الاصحاب عدمه نعم حکی عن ابی الصلاح تعلقه بالهبة و الهدية و الميراث و الصدقه و انکره عليه ابن ادريس که خوانديم

ج: خب

س: بعد و قال انه لم يذکر احد من اصحابنا غيره ولو کان صحيحاً لنقل امثاله متواتراً و الاصل برائة الذمه،

ج: خب

س: ليکن لايخفی عليک قوة من جهة الادله بل مال اليه فی اللمعه و الاحتياط لاينبغی ان يترک بعد ديگر رفتند که هبه،

ج: لاينبغی احتياط استحبابی است البته،

س: اين لمعه فتوايش داده

ج: نمی­دانم اين طوره

س: بعد ايشان می­گويد اين­که ديگر بعد می­رود آن بحثی که هبه اصلاً جزء کسب است آن بحثی که می­روند

ج: اين در هبه­اش نه ميراث من لايحتسب را می­خواستيم

س: بعد عرض شود که ربح را هم بحث می­کنند که تفاوتی در اقسام ربح نيست

ج: چرا هست، اين چندتا حاشيه عروه است يک حواشی که همين جامع المدرسين شانزده­تا حاشيه است،

س: اين چاپخانه همان شانزده حاشيه است

ج: پانزده­ حاشيه است

س: همان شانزده تا هم اضافه بوده

ج: معلوم می­شود آقای خويي هم به اصطلاح با آقاضياء فقط يک حاشيه­ای در آن عنوان من لايحتسب زده

س: بلی

س: يک چهل حاشيه هم چاپ شده

ج: چهل و سه­تا مثلی که، من شنيدم چهل و سه­تا

س: ديگر در مورد ميراث ايشان ديگر صحبت ديگر نمی­کنند بغير از آن، بعد می­روند بحث مؤنه را مطرح می­کنند که مؤنه چه است؟ و مصداق، تعريف مؤنه چه است؟ باز هم

ج: حالا اين احتمال دارد باز تو مفتاح الکرامه متعرض اقوال شده باشد ميراث من لايحتسب بيشتر او متعرض اقوال می­شود،

س: ولی اين جواهر خيلی

ج: نه جواهر هم گاهی عينی، گاهی شده يک صفحه عين عبارت مفتاح الکرامه ورداشته نقل کرده از ايشان، عين مفتاحی، عبارت مفتاح الکرامه را آورده، ببينيد پيدا نمی­شود

س: کشف اللثان زياد دارد، معروف است می­گويند مرحوم جواهر اگر کشف اللثام را نمی­ديد

ج: چرا رو کشف اللثام و رو همين مفتاح الکرامه و اين­ها خيلی نظر دارد چرا، آقای خويي به همين مستند نراقی و مدارک و حدائق تا حدی جواهر و مستمسک آقای حکيم، اسم نمی­برد اما نقل می­کرد مطلب را می­گفت اسم ايشان را نمی­برد،

س: نه تعبير به بعض الاعلام می­کند

ج: نشنيدم نه اما غالباً می­گفت و يحتمل مثلاً به اين عنوان، اما اين­که بياورد کلام ايشان را به عنوان اين­که مثلاً و قال سيدالحکيم مثلاً نه،

س: مفتاح الکرامه بحر لجی،

ج: خيلی خوب آقا،

س: پيدا کردنش

ج: حالا تمام شد ديگر خيلی خوب آنی که من به ذهنم می­رسد اگر اين آقايان اين توجه را می­کردند آنی که به ذهن من می­رسد اين است که اين روايت کلاً صدراً و ذيلاً کلاً در باب حکم ولايي است از اول روايت فقره اول و دوم و سوم

س: يعنی همه جزء اين حمل بر ولايت

ج: بر ولايت فقط چيزی که هست اين يک، يکی چون تو ذهن آقايان در باب حکم ولايي آمده که مثلاً در يک حکمی را شارع به عنوان به قول ايشان شخص يا به عنوان کذا، ولايت اعمال بکند ليکن به ذهن من می­آيد که حکم ولايي تابع فقط اين جهت نيست حکم ولايي به موضوع هم می­خورد اين نقطه اساسی اختلاف،

س:

2: 54

ج: در تفسير موضوع ممکن است امام اعمال ولايت بکند مثلاً غنيمت را دائره­اش را توسعه بدهد نه اين­که حکم را عوض بکند حکم يکی است،

س: وجهی ندارد آخر، چه وجهی دارد؟

ج: چرا

س: اگر حکم ولايي است دائر مدار موضوع نيست که

ج: چرا، حکم ولايي چون می­گويم می­خواهد برای اين­که اين استناس ذهن حفظ، آنچه که به عنوان غنيمت است و لذا خوب دقت کنيد، و اما الغنائم و الفوائد فهی واجبة عليهم فی کل عام اين اشاره­ای به آيه است يعنی اين جهت خود حکم است، اولش که خب گفتيم اولش هم مشکل دارد آخرش هم مشکل دارد می­ماند اين قسمت وسط آنچه که در اين­جا جنبه ولايي پيدا می­کند همان اشکالی که ابن ادريس کرد خب فرض کنيم خود مرحوم شيخ کلينی خود مرحوم صدوق نياوردند روايت را با اين­که در قم هم بوده روايت، اصلاً آن روايت از قم به اين­ها به شيخ طوسی رسيده بعد هم در فتاوای اصحاب نيامده آن آقايي هم که آمده از امام سؤال می­کند آن بخش سوم است اين­هم تازه می­گويد فرمودند نصف السدس پس خمس چه جوری است؟ مؤنه يعنی کاملاً واضح است فضا يک فضای خاصی است آن وقت اگر ما بياييم تمام روايت را بگوييم يک خصوصيتی در زمان امام سلام الله عليه واقع شده طبق اين خصوصيت امام اين طور فرمودند، مثلاً فرض کنيد اموال مزدکی­ها اموال خرمی­ها بابک خرمی که امام می­فرمايند من شنيدم اموال عظامی از خرمی­ها به شيعه رسيده اين خب معلوم است اين اصلاً معلوم نيست، نه رفتند معامله کردند رفتند فرض کنيم فرض کنيد در زمان ما داعش را گرفتند يک چندتا ساختمان مال داعش بود، افراد رفتند آن تو فرض کنيد اسلحه غير اسلحه پيدا کردند اين آقا موسوی تهرانی حالا ضبط هم می­شد می­گفت آن شبی که به اصطلاح جريان مصدق پيش آمد، ايشان می­گفت من بودم آن­جا، نمی­دانم برايتان نقل کردم گفت من درخانه مصدق بودم در همان تهران، خود آقای موسوي تهرانی می­فرمود يک آقايي اسمش را برد نمی­دانم حاجی فلان، اين ايستاده بود آن­جا می­گفت مردم، گفت شب عيدقربان هم بود اين اموال از گشت قربانی حلال­تر است، مردم ريختند داخل می­گفت من نگاه می­کردم يخچال همين جوری هل می­دادند می­بردند گفت هنوز يادم است يک خانمی رو سرش يک تشتی گذاشته بود شيشه­های مربی و نمی­دانم فرض کنيد به اين­که ربّ و تو آن گذاشته بود آن­هم می­برد بعد رفتند چارچوب درها را هم کندند چون چارچوب­هايش را هم کندند ايشان می­گفت من بودم آن­جا ايستاده بودم هرچه توانستند غارت، خب حالا اين­ها خمس بايد بدهند، طبق اين تصور،

س: اين­ها کلاً خمس ندارد،

ج: نه،

س:

52: 56

س: که؟

ج: مفتاج الکرامه

س: هردو چاپش را چک کردم،

ج: شايد ندارد بلی

س: پيدا شد آن کسی که خمس را نياورده

ج: نياورد بلی،

س: حاج آقا گفت آن فقيه بوده

ج: آخر يک آقايي اسم نمی­برم ديگر در درس خارج شروع کرد اول درس خارج گفته بود آقايون اقوال را نگاه بکنيد حالا حال نداريد لااقل، بحث حج را می­گفت لا اقل کتاب مفتاح الکرامه را ببينيد يکی از شاگردها گفت آقا ايشان کتاب حج ندارد اصلاً مفتاح الکرامه حالا اين­که کتاب خمس هم مثل همان قصه، گفت اصلاً اسم طرف را نمی­برم من، گفت

27: 57

کتاب الحج را ندارد ايشان، شما می­گوييد لااقل مفتاح الکرامه را نگاه بکنيد

س: بايد برگرديم به اين نکته

ج: دقت بکنيد دقت می­کنيد چه می­خواهم بگويم

س: هنوز گير کرديم

ج: بلی اشکال ندارد پخته بشود دقت بکنيد آيا مثلاً اگر مثل همين قصه مصدق يا قصه­ای داعش بگوييم امام فرمود اصلاً اين واضح است يک قصه­ خارجی معينی است آن شش، اصلاً ميراث من لايحتسب الجايزه من الانسان، الجايزه اصلاً نه صدق عنوان فائده می­کند حالا ايشان می­گويد

0: 58

مصاديق فايده چه جور فايده است؟ تملک من شده اما تملک راه­های متعدد دارد غنيمت فرض کنيم در لغت از راه جنگ است يا غنيمت، اصلاً بعضی آمدند گفتند هديه از ابرز مصاديق غنيمت است، شايد به قول همينی که اول بحث گفتيم غنيمت را فارسی حساب کردند و الا غنيمت کاملاً کاملاً واضح است با مجموعه شواهدش عبارت از مالی است که انسان به دست می­آورد مالی که انسان بر اثر بذل جهد، بدون بذل، آن وقت اين مالی که بر اثر بذل جهد به دست می­آورد آن مقداری که به ازاء بذل جهد است هيچی، يعنی اصطلاحاً مؤنه زائد بر آن مقدار را می­گويند غنيمت اصلاً غنيمت عنوان دارد، يعنی غنيمت اين طور نيست که هر مالی که گير انسان هديه عنوان دارد بيع عنوان دارد ارث عنوان دارد، اين­ها همه­شان عنوان دارد به مجرد مطلق تملک صدق برش نمی­کند،

س: لغت می­فرمايد ديگر

ج: بلی لغت اين طور است خب واضح است کاملاً،

س: لغت را در لغت غنيمه ای نفع

ج: نه ابداً همچو چيزی نيست نه، شواهد لغويش حتی آن­های که آمدند غنيمت را توسعه دادند ديگر حالا بحث خارج می­شويم، بعد بياوريد نه مشکل ندارد فرض کنيم قرطبی را بياوريد در غنيمه، فاعلموا انما غنمتم اينی هم که ايشان مثال می­زند بازهم به معنای انتفاع نيست غنيمه به معنای در لغت عرب بذل جهد درش ملاحظه شده، زحمت کشيدن الآن قرطبی را بياوريد تفسير قرطبی ذيل آيه، اطوف بالبلاد، و چه است؟ اطوف فی البلادی، بعد غنيمه يعنی مخصوصاً آن زمان راه رفتن به شهرها و جاهای مختلف آن را می­گفتند غنيمت و لذا احتمال دارد که غنيمت فرق اساسش با فايده اين باشد در غنيمت بذل مشقت هست در فايده بذل مشقت نيست آن آسان گيرش آسان مثلاً با يک معامله با يک خريد و فروش اما در غنيمت کانما غنيمه اصلاً و لذا هم به خصوص جنگ می­زدند يا تجارت می­زدند تجارتی که می­رفتند بيرون زحمت می­کشيدند يا به سفرهایي که می­رفت اينی که آدم وقتی نگاه می­کند غنيمت اصولاً شايد به يک معنای اخص از فايده به اين معنی در فائده نه يک چيزی خريد فروخت گيرش آمد افاد الرجل اين فائده است اما غنيمه اين نيست، حالا بياوريد خود قرطبی که اعم از اين­هاست در باب غنيمت يک مشقت هم خوابيده اين طور نيست که فقط بذل جهد باشد،

س: بعضی از اين لغوی­های فارسی می­گويند آنچه که بی­زحمت به دست آيد، می­گويم ترجمه است ترجمه که نه ديديم بعضی­ها نوشتند غنيمت يعنی هديه است هديه من ابرز مثلی که آقاي خويي نوشته من ابرز مصاديقی، خب اگر اين باشد بی­زحمت ميراث جزو ابرز مصاديق غنيمت است، ميراث جزو ابرزش است از هديه هم مهم­تر است،

س: الغنيمة ببخشيد، جلد هشت صفحه 1 اول جلد هشت است: الغنيمة فی اللغة ما يناله الرجل او الجماعة بسعی،

ج: ببين

س: و من ذلک قول الشاعر: فطوفت فی الآفاقی، حتی رضيت من الغنيمه بالايابی

ج: ببينيد لقد طوفت، من خواندم اطوف اشتباه ليکن دارد فی الآفاق، لقد ببينيد بسعی، همينی که ايشان نوشته همين درست است يعنی بلکه بالاتر فقط به مجرد اين نيست که گيری، اگر آدم آمد بدون، فرض کنيد خريد و فروخت، خريد کتاب را ده تومن فروخت دوازده تومن، به اين می­گويند ربح به اين می­گويند فائده غنيمت نمی­گويند اينی که بی­زحمت غنيمت اين معنايش اين است که ميراث از ابرز مصاديق غنيمت باشد فرقش اصلاً بايد فايده پيدا نمی­کند لقد طوفت فی الآفاق، چه بخوانيد آقا؟

س: اين يک مصداقش است از اين نمی­شود اين را فهميد که فقط اين است

ج: نه شعر است ديگر، غنيمت جنگی، که خب ابرز مصاديقش است خب آن­جا جانش در خطر است يا می­رود معدن در می­آورد يا می­رود گنج در می­آورد،

س: ابن منظور دارد که هر مالی که به انسان عايد شود غنيمت است،

س: نه روشن، ابن منظور که متأخر است روشن نيست بايد ببينيم از کجا آورده،

س: می­گويد هرچه گير آدم بيايد، می­گويند هرچه گيرت آمد مغتنم است

ج: مغتنم است، نه فارسی است اين در فارسی، عرض کردم اين فارسی است قبول دارم

س: نه اغتنم الفرصة

ج: حالا بعد بلی بعد بخوانيد بازهم می­آيد لقد طوفت فی الآفاق، دوماً حتی رضيت بالغنيمه همين که سالم رسيدم اين غنيمت من است از اين سفر همين که سالم رسيدم

س: مجاز

ج: نه قطعاً حقيقت است

س: سالم رسيدن را کسی نمی­گويد

ج: می­گويد همين مقدار برای من بس است حالا نمی­خواهد چيزی دستم بيايد همين که سالم رسيدم اين همه شهرها را رفتم سالم رسيدم اين خودش، خب واضح است و لذا هم می­گويد ما يناله الرجل بسعی درست است همين مطلب است،

س:

52: 3: 1

بدون سعی،

ج: اين­ها گفتند بدون سعی، يعنی درست دقيقاً آمدند هديه را، اگر آن باشد ميراث که خب ابرز مصاديقش است، ديگر هيچی ندارد پدر مرد همه اموال، با اين­که قطعاً کسی از فقهای ما خود آقاي خويي قبول کردند در مطلق ميراث کسی قائل نشده البته اين را بگويم من در يک کتابی است الوشيعه فی نقض عقايد الشيعه، مال موسی جار الله نمی­دانم ديديد،

س: بلی آقا شرف الدين نقل کرده آورده

ج: اجوبة المسائل اجوبة مسائل جار الله شرف الدين رد کرده، تصادفاً ايشان چون سعی می­کند عقايد شيعه را رد بکند می­گويد و ذهب الشيعه که مراد از غنيمت مطلق است شامل ميراث و هديه هم می­شود می­گويد اين حرف خوبی است حالا ايشان هم دارد با اين­که سنی است دارد می­گويد شامل ميراث و هديه و هبه و تمام اين­ها می­شود،

س: با لغت نيست

ج: با لغت نيست و لذا می­گويد اين حرف حرف خوبی است اين حرف شيعه خوب است اختصاص به غنائم دارالحرب ندارد واضح است يعنی انسان انصافاً نگاه می­کند موارد مصرف غنيمت را اين بدون زحمت نيست به عکس است با زحمت است بسعی، شعر ديگر هم دارد به نظرم يکی ديگر،

س: مسأله­ای بود قبلاً من عرض کردم بحثش را هم بنا بود که بخوانيم و آن اين­که حکم حکومتی در موضوعات هم جاری است،

ج: همين را گفتم ديگر همين،

س: عرض می­کنم که اصلاً

ج: آن وقت اين­جا

س: حکم حکومتی قوامش به همان حکم حاکم است ديگر لازم نيست تحت اين موضوع

ج: نه امام می­خواهد بگويد اين­ها را هم اين­ها غنائم است اين­ها هم خمسش را به من بده،

س: لازم نيست

ج: ليکن نه نمی­خواهد دقت کنيد دقت کنيد نمی­خواهد مثلی،

س: عذر می­خواهم آن حکمی که در

32: 4: 1

درش آن حکم اولی و حکم شرعی است، اين حکم نمی­تواند آن­ها مفسر باشد نمی­تواند حکومت داشته باشد

ج: چرا؟

س: دليل

38: 4: 1

ج: دقت کنيد يعنی چطور شما در غنائم می­آييد تخميس می­کند بعد از مؤنه اين­ها غنيمت است اين­ها هم اصلاً لسان

س: نه، احکام حکومت می­فرماييد شما

ج: بلی بلی

س: يعنی می­تواند يک حکم حکومتی مفسر يک حکم غير حکومتی باشد حکم حکومتی متفاوت است آخر

ج: يعنی چه؟ نه غنيمت که آيه قرآن، فی کل عام يعنی حکم اولی­اش واقعی است و اما الغنائم فهی واجبة فی کل عام، اين­که آيه قرآن است کاری که امام بعد می­کند مثل همان نصف السدس فقط در نصف السدس تصرف در حکم است اين­جا تصرف در موضوع است شما الآن اموالی را از داعش گرفتی اين­ها خمسش را بده، اموالی از کذا گرفتيد خمسش را بدهيد با اين­که صدق

س: قوامش به حکم حاکم است نه اين­که در يکی حتماً بايد از کانال موضوع وارد بشوي،

ج: چرا برای اين­که آن موضوع

س: آن موضوع را توسعه داده اشکال ندارد

ج: نه چرا نمی­تواند دارد توسعه می­دهد می­گويد من تا هستم الآن برای امسال

س: بحث حکومتی را می­گوييد

ج: بلی نه اين­که توسعه­ای يکدفعه می­خواهد بگويد اصلاً غنائم شامل اين­ها هم می­شود آقايون اين جور فهميدند يکدفعه می­خواهد بگويد الآن اين سال دويست و بيست اين طور است

س: الآن شاملش می­شود

ج: الآن شاملش می­شود،

س: غير حکومتی است، حکومت مفسر ما حکم الواقعی را داريم می­گوييم

ج: حکم واقعی خود غنيمت است، هست حکم واقعی اگر اين جور بفهميم اگر ما گفتيم کل روايت را بگيريم به عنوان حکم ولايي، دوتاش را بگيريم به عنوان حکم ولايي، دوتاش يکش را بگيريم به عنوان تصرف در موضوع يعنی همان آثاری کيفيتی که در باب تخميس غنائم است حالا ارباح مکاسب حالا ارباح مکاسب چون قبلش يک شبهه­ای ايجاد شده مثل غنائم دارالحرب شما اين­ها را هم به همان منزله يعنی مؤنه­اش را بدهيد بعد از، همان ترتيب همان خصوصيات همان خصوصيات، اين­که می­آيد تصرف، چون می­گويد اين مطلب را من امسال می­گويم سال دويست و بيست فقط، امسال شما از اين اموال چون شنيدم اموال زيادی از خرمی­ها به شيعه رسيده شما خمسش را بدهيد، ليکن تصرفی که امام می­آيد می­کند نمی­خواهد اين حکم بده، می­خواهد بگويد اين­ها هم به اصطلاح غنميت است آن وقت اگر بخواهيم بين اين شش مورد يا هفت مورد است روايت را می­خواهيد يکبار ديگر بخوانيد،

س: اين فقط شعر بعدی را

56: 7: 1

الغنمه يوم الغنمه مطعمه انا توجه و المحروم مرحوم،

ج: محروم، علی ای حال دقت بکنيد آن شش مورد يا هفت است من فکر می­کنم امام می­خواهد يک معنای جديدی را از غنيمت بدهد، غير از اين، غنيمت يعنی مال باد آورده مالی را که در حساب­تان نبود، بخوانيد شما،

س: يعنی الغنائم و الفوائد

ج: توسعه موضوع ليکن برای سال خودشان،

س: توسعه می­دهيد حکم حکومتی نمی­شود

ج: چرا ديگر حکم حکومتی می­شود

س:

24: 7: 1

ج: نه نمی­دهد لسان لسان واقعی نيست چون اولش گفت مال امسال است و لذا هم اصحاب عمل نکردند سر عدم عمل اصحاب اين است اين است که کلينی نياورده اين است که صدوق نياورده،

س: يعنی آن­ها حکومتی فهميدند

ج: همه را حکومتی يعنی امام می­گويد امسال اين­ها را خمسش را بدهيد باش معامله غنيمت بکنيد من امسال گفتم سال دويست و بيست نه مطلقاً اين تمام مشکل روايت حل می­شود

س: اين اشکال را چه جور جواب می­دهيد، که حکم حکومتی قوامش به ما رآه الحاکم است

ج: خب همين ما رأ الحاکم در امسال گفت امسال فقط سال دويست و بيست،

س:

0: 8: 1

در حکم تصرف می­کند مگر نمی­داند

ج: در موضوع تصرف می­گويد آقا شما امسال چنين پول­های گيرتان آمد عده­ای رفتيد مثلاً عده­ای رفتيد تجارت خارجی، عده­ای رفتيد فلان جا پولی پيدا کرديد اين­ها را هم جزء غنيمت حساب کنيد خمسش را بدهيد اين در حقيقت اين است، بعد اجازه بدهيد آقای خادمی نکته اين است آن حکم اولی که گفت سال دويست و بيست فقط به هرسه بزنيد آقايون گفتند چون گفته فی کل عام پس به آن نمی­خورد خب حکم سوم هم ولايي است اصلاً سر اين­که آقايون قمی­ها نياوردند کلاً ازش حکم ولايي فهميدند آن­هم فهميده فی عامی هذا فقط، پس آن غنائم فی کل عام حکم الهی است، امسال غنيمه، امسال سال دويست و بيست اين­ها هم جزو غنائم است باش معامله غنيمت بکنيد آن وقت در اين­جا اگر دقت بکنيد تمام مصداق­هايش را بخوانيد مال بادآورده غنيمت خب اين تفسير غنيمت،

س:

0: 9: 1

بخوانم

ج: بخوانيد

س: و الغنائم و الفوائد يرحمک الله فهی الغنيمة يغنمها المرء

ج: خب

س: و الفائده يفيدها و الجائزة من الانسان للانسان

ج: التی لها خطر، يعنی مال باد آورده

س: و الميراث الذی

ج: اين هم مال بادآورده،

س:

20: 9: 1

ج: اين هم مال بادآورده،

س: مثل عدو يستلم يا يُستَلم فيؤخذ ماله و مثل مال يؤخذ

ج: و لايعرف له صاحب

س: و لا يعرف له صاحب

ج: خب

س: و ما صار الی موالی من اموال الخرّميه

ج: خرميه، يعنی اين­ها را هم امسال امسال به شما می­گويم آن­ها فهميدند امسال

س: اين­ها که تفسير غنيمت نيست که،

ج: چرا فهی الغنيمه،

س: آن­ها را که گفت تمام شد و

ج: نه می­گويد تمام اين­ها جزو غنائم اند

س: و الفوائد حاج آقا دوتا عبارت دارد اين عبارت را پس يک کم دقت کنم

ج: بخوانيد

س: و الغنائم و الفوائد يرحمک الله، بعد می­گويد و الغنائم و الفوائد يرحم، فهی اين

ج: يک غنيمت احتمالاً غنيمت يعنی مال جنگ، مال جبهه مال جبهه

س: خيلی خوب، کنارش گفته

ج: فوائد هم فرض کنيد درآمد و ارباح و مکاسب و اين­ها

س: بعد می­گويد فهی، اين فهی بر می­گرده به همين مجموعه

ج: عنوان غنائم و فوائد يکی خود غنيمت،

س: خيلی خوب

ج: دو فائده

س: خب

ج: سه

س: اين­ها همه­شان داخل در فوائد می­شود

ج: خيلی خوب سه،

س: سه می­شود جايزه

ج: جايزه، جايزه نگفت مطلق جايزه، التی لها خطر

س: بلی درست است

ج: التی لها خطر، ميراث من لايحتسب يعنی تمام را که نگاه بکنيد يک،

س: فائده است داخل فائده است

ج: نه می­دانم، داخل فايده بالتصرف به حکم ولايي نه مطلقاً و الا معقول نيست که علمای ما از همچو روايتی از امام جواد، بعد هم امام، اين­ها می­گويم چون در اولش دارد

س: عمل نکرد

ج: دقت کرديد چه شد؟ چون اولش دارد فی عامی هذا اولش دارد فی عامی هذا فقط، آن وقت توی فايده را فهی واجبة عليهم فی کل عام، خيال کردند آن حکم ولايي اول است ملتفت بشويد اين دوم هم هست، سومش هم خود آن راوی دارد خدمت امام می­گويد آن سومش هم حکم ولايي فهميدند به قول ايشان حکم شخصی،

س: نگفت در حکم ولايي را می­پذريم اما می­گوييم اين­که توسعه در موضوع باشد

ج: خب چه اشکال دارد، چه اشکال دارد،

س: در نمی­آيد آخر از اين

ج: چون اين­ها غنيمت نيستند که ميراث که غنيمت نيست که

س: فوائد هستند ديگر حاج آقا

ج: چه فائده­ای؟

س: فوائد

ج: نه فوائد بالاخره باز يک کاری کرده يک خريد و فروشی کرده، اين هيچ کار نکرده تو خانه­اش نشسته پول آوردند،

س: آن فوائد خيلی

26: 11: 1

ج: يعنی از هبه بالاتر است اين، باز هبه رفيقش گفت

32: 11: 1

گفت آقا ممنون قبول کرده، اين اصلاً هيچی نيست نشسته تو خانه­ يکدفعه پول آورده درخانه آقا بگير، خوب دقت بکنيد مثل عدو يستلم، مالی که يعرف له صاحب، آن وقت لذا اين­ها من به نظر من علمای ما در همان زمان فهميدند که يک نوع حکم ولايي است هم در ناحيه حکم هم در ناحيه موضوع، حالا ببينيد

س: آخر من عذر می­خواهم اين را

ج: آن هم هردو را هم زدند به همان سال دويست و بيست،

س: که اصلاً آيا، اصلاً غير از اين روايت ببينيم اصلاً فرضش درست است تا بياييم بگوييم روايت

ج: چه اشکال دارد

س: که حکم حکومتی در موضوع،

س: چه اشکال دارد

س: لغو است آقا

 ج: چرا، چه لغوی دارد،

س: توسعه ولايي تو موضوع آمده

ج: چه مشکل دارد،

س: برای چه آخر برای چه حکمی، حکم هم

18: 12: 1

مصلحتی است آقای حاکم می­بيند اين ديگر ربطی ندارد

ج: نه اين مصلحت متغير است مصلحت زمانی است

س: خب آری ديگر مصلحت،

ج: مصلحت ديده که ايشان ايشان

27: 12: 1

ربطی به حکم ندارد

ج: ايشان می­گويد الآن اين­ها را همه را من غنيمت حساب می­کنم خمسش را بده،

س: ولی سال ديگر اين­ها غنيمت نيست

ج: نيست سال ديگر

س: حتی صدق موضوع هم نکند اين مصلحت است ديگر

ج: بلی نه

س: پس قوامش به صدق موضوع نيست

ج: نه من الآن موضوع قرارش دادم من،

س: امسال آری ديگر

ج: امسال سال دويست و بيست

س: من امسال می­گويم اين غنيمت است

ج: ولذا اصلاً تعجب است مثل مرحوم، می­گويم از تاريخ را نگاه می­کردند کاملاً واضح بود چيزی عجيب اين است که سومی هم با اين­که ظاهرش عام است زدند به خصوص همان سال،

س: درست است

ج: اصلاً راوی اصلاً راوی چه فهميده از سومی فهميده حکم ولايي آقای خويي فهميده حکم شخصی امام، حکم شخصی چرا؟ اگر ما اين مطلب کل مطلب حل می­شود،

س:

9: 13: 1

ج: نه مطلب کل روايت حل می­شود دقت کرديد

س: اين بحث خيلی مفيدی است آدم

ج: لذا به شما گفتم می­خواهم بگويم

س: خيلی بحث خوبی است

ج: دقت اين اگر بشود آن وقت اين مطلب برای فقيه هم ثابت است اختصاص به چيز ندارد،

س: معصوم

ج: معصوم ندارد می­گويد آقا ما يک سفری رفتيم مثلاً اين جور در آن­جا مثلاً اين جور، می­گويد اين را هم الآن شما فعلاً اين را به اسم حکم غنيمت حساب بکنيد خمسش را بدهيد جزو غنائم است اين هم جزو غنائم است آن وقت چون در اولش دارد فقط سال دويست و بيست، واضح است لسان لسان حکم ولايي است خب، اصلاً لسان لسان حکم ولايي است حکم اولی نيست فقط آقايان تصورشان اين است که حکم ولايي فقط تو حکم است تو موضوع نمی­آيد ما آمديم گفتيم اين را تو موضوع هم بزنيم چون اين­ها چندتا آن وقت لذا می­شود گفت اصلاً يک تفسيری کرديم برای غنيمت که مايناله الرجل بسعی و مشقة يک تفسير هم اين­که نه مطلق درآمد يک تفسير ديگر مالهای بدون حساب بادآورده، آن هم غنيمت اين از اين روايت در می­آيد،

س: خيلی ممنون اين عبارت را فرمايش شما ظهور در همين دارد که واقعاً دارد توسعه موضوع می­کند

ج: توسعه موضوع، رأس يکسال

س: آن اشکال را بايد جواب بدهيد

ج: نه اشکالی فقط در سال دويست و بيست

س: بلی

ج: و لذا هم اصحاب ما همين را فهميدند

س: عمل هم نکردند

ج: اصلاً عمل نکردند نياوردند

س: صحيح باشد و عمل نکنند،

ج: نمی­شود صحيح حضرت جواد باشد و عمل نکنند، اصلاً نياوردند که عمل بکنند مرحوم شيخ کلينی و صدوق اين­ها افراد عادی که نيستند مخصوصاً شيخ کلينی و صدوق ذيلش را آوردند که کاملاً واضح است طرف ازش حکم ولايي فهميده کاملاً واضحه، آن وقت به نظر من تمام اين شبهات از روايت حل می­شود،

س: بلی همين طور است بلی خيلی

ج: فقط به قول شما بايد اثبات بشود و الا

س: نه نه اين روايت ظهورش فرمايش شما خيلی

ج: خيلی

س: بلی روشن است، بلی

ج: آن وقت اين حکم ولايي که در بحث متن، آن وقت نمی­توانيم ما يک معنای جديد برای غنيمت بدهيم بگوييم مال بادآورده غنيمت اين معنی را نمی­توانيم اين حکم ولايي آمده بهش گفته مال بادآورده را اين هم، مثل مال­های بی­حساب از داعش پول گيرتان آمد، از فلان گيرتان آمد، از مزدکی­ها و خرمی­ها نه امام می­گويد فانی قد سمعت ان اموالاً عظاماً صارت الی الشيعه، دارد امام می­گويد اين­ها را هم معامله غنيمت باش بکنيد

س: می­گويم اگر مرحوم آخوند بود می­گفت حسن جيد دون اثباته

ج: خرط القطاط، آن وقت اين روايت کلاً حل می­شود برخورد اصحاب و کيفيت برخورد، کاملاً واضح است فقط اين­ها تو ذهنيت­شان يک حکم ولايي نبوده تو روايات مسأله حکم ولايي را مطرح نکردند، من ديگر خيلی خسته شدم دلم می­خواست اين بحث اصلاً کلاً، نه امشب تمامش نه اين اگر بشود خيلی،

س:

52: 15: 1

آن را هم بگذاريد که ما

ج: نه چون فردا را ما بحث را تعطيل کرديم به خاطر معروف است شهادت حضرت معصومه فردا را گفتيم تعطيل باشد، ديگر فردا دست در می­آيد قمی­ها دسته و سينه زنی و تشکيلات و غير از اين­که احتمالاً هم فاطميه اول باشد چون بين هشتم و نهم و دهم است فردا دهم است چون اين بيست و هشتم سفر است،

س: چه روزی است آن

ج: همان روايت چهل روز،

س: چهل روز

ج: آن وقت اين تابع اين است که اين ماه­های سی پور بودند يکش بيست و نه روز بود يا هردوش بيست و نه روز بودند، هردوش سی پور بودند بين هشتم تا دهم، در

س: نوسان

ج: نوسان پيدا می­کند و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين.